

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

مسأله پنجم: «تعدد از تلفظ صیغه عقد»

مرحوم امام(ره) در مسأله پنجم می‌فرماید: «لو تعدد التلفظ لخرس و نحوه تقوم الإشارة المفهمة مقامه حتى مع التمكن من التوكيل على الأقوى، و لو عجز عن الإشارة أيضا فالأحوط التوكيل أو المعاطاة، و مع تعددهما إنشاؤه بالكتابة»؛ اگر بايع و مشتری متعدّد از تلفظ بودند، مانند اینکه لال است و نمی‌تواند حرف بزند، می‌فرمایند که اشاره‌ای که مفهوم مراد باشد، قائم مقام لفظ شود، حتی اگر این اُخرس، قدرت بر توكيل هم دارد و می‌تواند دیگری را وکیل کند، اما نیازی به توكيل ندارد، و اشاره مفهوم، قائم مقام لفظ است.

در مرتبه بعد، اگر عاجز از اشاره مفهوم باشد، می‌فرمایند یا وکیل بگیرد و یا بنحو معاطاتی انجام دهد. و اگر از اشاره و توكيل، هردو متعذر بود، که نه می‌تواند اشاره‌ای که مفهوم مرادش باشد انجام دهد – چون بعضی از لال‌ها زود می‌توانند مرادشان را تفهیم کنند و بعضی نمی‌توانند و بر آنها سخت است – و از توكيل هم ناتوان بود، می‌فرمایند نوبت به کتابت می‌رسد. پس در مرحله اول؛ «اشاره» است، در مرحله دوم؛ «توكيل» است و در مرحله سوم؛ «کتابت» است.

طرح مسأله بر طبق مبنای قدمات

در این مسأله، قبل از بررسی اینکه آیا بین این عناوین ثلاثه، ترتیبی وجود دارد یا نه؛ یعنی آیا اشاره، مقدم بر توكيل است، یا توكيل، مقدم بر کتابت است، یا اینکه ممکن است بگوییم این سه در عرض یکدیگر است، ابتدا باید ببینیم این مسأله را طبق چه مبنایی باید طرح کنیم؟ این مسأله طبق مبنای مشهور بین قدمات که قائل بودند صحّت عقود و ایقاعات، متوقّف بر لفظ است. وقتی کلمات قدمات را ببینیم – که قبلاً هم به این معنا اشاره داشتیم – از کلمات قدمات استفاده می‌شود که صحت عقد و ایقاع، مبتنی بر لفظ است، بايع اگر بخواهد بیعی انجام دهد، باید بگوید «بعثك»، حالا عربی معتبر است یا نه، ماضویت معتبر است یا نه، اینها را قبلاً بحث کردیم. آنگاه کسانی که می‌گویند در عقد، «لفظ» معتبر است، باید به این سؤال پاسخ دهند که اگر بايع و مشتری، عاجز از تلفظ باشند، چکار باید بکنند، و چه چیزی قائم مقام لفظ است.

عدم طرح بحث، طبق مبنای متأخرین و استاد

اما طبق مبنایی که برخی از متأخرین دارند و قبلاً ما نیز همین مبنا را اختیار کردیم که؛ «صحت عقد، اصلاً متوقف بر لفظ نیست»؛ گفتیم در عقد باید يك چیزی انشاء شود، حال این انشاء؛ می‌خواهد با لفظ باشد یا با فعل باشد، طبق این مبنا، اصلاً

دیگر معنا ندارد که بگوییم «لو تعذر عن اللفظ»، و بعد از آن نوبت برسد به اشاره.

البته برای «انشاء» هم تفسیرهای مختلفی شده است، مثلاً یک تفسیر محقق خوئی (ره) دارند که «انشاء؛ ابراز آن اعتبار نفسانی است»؛ یعنی شما در عالم نفس خود، ملکیت این مال را برای مشتری اعتبار می‌کنی و ملکیت پول مشتری را برای خود اعتبار می‌کنی. تمليك و تملك را اعتبار می‌کنی. این اعتبار نفسانی، باید به یک نحوی ابراز شود، می‌خواهد با لفظ ابراز شود یا با فعل ابراز شود یا با کتابت ابراز شود یا با اشاره ابراز شود. همچنین طبق مبنای مشهور، که ما هم در بحث اصول در بحث انشاء گفتیم مبنای مشهور درست است، که چهار مبنا در باب انشاء وجود دارد، و مشهور می‌گویند؛ «انشاء، ایجاد المعني باللفظ است»، قرائنی آوردیم بر اینکه آنچه که دخالت دارد همان «ایجاد المعني» است و «لفظ» بعنوان غالبی در کلام مشهور ذکر شده است.

باید معنای مراد و معنای مقصود ایجاد شود، حال به هر طریقی که ممکن است. بيع يك ماهيت و حقیقتی است، و ما می‌خواهیم آن را ایجاد کنیم، و ایجاد آن، با هر یک از لفظ، فعل، اشاره و کتابت ممکن است. روی این مبنا، اصلاً دیگر فرقی بین لفظ و غیر لفظ نیست و نمی‌توانیم بگوییم اشاره، فعل، معاطات و کتابت، قائم مقام لفظ است، بلکه این امور، در عرض لفظ قرار دارند. پس اولین نکته در اینجا این است که این مسأله، مبنائی است. روی مبنای متقدمین، که در صحت عقود و ایقاعات، لفظ معتبر است، این بحث مطرح می‌شود، آن وقت می‌گوییم «لو تعذر عن التلفظ» نوبت به چه می‌رسد؟ اما طبق مبنایی که ما اختیار کردیم و جمعی از بزرگان، مثل محقق خوئی (ره)، امام (رض) قائلند، دیگر فرقی بین لفظ و اشاره و کتابت و فعل وجود ندارد.

فرمایش مرحوم امام (قده)

امام (ره) در این بخش (کتاب البیع، ج 1، ص 302) می‌فرماید «أَنَّ الْبَيْعَ لَيْسَ إِلَّا الْمُبَادَلَةُ بَيْنَ الْمَالَيْنِ، أَوْ تَمْلِيكَ عَيْنٍ بِعَوْضٍ، فَإِلْإِشَارَةُ الْمَفْهُمَةِ وَ الْكِتَابَةُ وَ غَيْرَهُمَا، آلَاتٌ لِإِنْشَاءِ الْمَعْنَى الْإِعْتِبَارِي، وَ لَيْسَ لِلْفِظِ وَ لَا لِعَمَلٍ خَاصٍّ، خُصُوصِيَّةٌ فِي ذَلِكَ، فَإِلْإِشَارَةُ وَ سَائِرُ الْمُبْرَزَاتِ آلَاتٌ لِلْإِنْشَاءِ فِي عَرْضٍ وَاحِدٍ، وَ كُلٌّ مِنْهَا سَبَبٌ مُسْتَقِلٌّ لِإِيقَاعِ الْمَعَامَلَةِ» □

حقیقت بیع، یا مبادله بین دو مال است، و یا تمليك عين بمال است، یا بگوئیم تبادل در اضافات است – تعاریفی که از بیع، مفصل در ابتدای مباحث عرض کردیم – می‌فرمایند اشاره مفهمه، کتابت و غیر ایندو، ابزار و وسیله هستند برای انشاء معنای اعتباری، و لفظ یا يك فعل مخصوص، در باب انشاء خصوصیتی ندارد، و لذا اشاره و سایر مبرزات، ابزاری برای انشاء هستند که در عرض یکدیگرند و هر یک از آنها سبب مستقلی برای ایجاد معامله است. فقهای که لفظ را در صحت عقود و ایقاعات معتبر نمی‌دانند، باید چنین مطلبی را داشته باشند، که باید این معنای اعتباری ایجاد شود، بیع، اجاره، مضاربه، قرض و هر معامله دیگری که باشد، باید يك طوری انشاء شود، و يك وسیله‌ای لازم دارد، وسیله‌اش لفظ باشد، فعل باشد، اشاره باشد یا کتابت.

تفاوت میان اسباب عقلایی و اسباب غیر عقلایی

خوب دقت کنید! امام (رض) در ادامه همین مطلب (ص 302-303-304)، چند نکته‌ی بسیار دقیق و لطیف فرموده که جای دیگری ندیدم. ایشان بعد از اینکه این معنا را بیان کرده، فرموده‌اند «إِلَّا أَنْ يُقَالَ: إِنَّ مَاهِيَةَ الْبَيْعِ وَ إِنَّ كَانَتِ الْمُبَادَلَةُ، لَكِنْ لَا بَدْءَ فِي تَحَقُّقِهَا مِنْ سَبَبٍ عَقْلَائِي . . .» ؛ يك اشکالی کرده‌اند و آن اینکه؛ در میان اسباب عقلاییه، آنچه که سبب عقلایی است یا لفظ است و یا فعل است.

اما اشاره، مثل حرکت دادن ابرو، سبب عقلایی برای تحقق بیع نیست. مثال دیگری می‌زنند که اگر کسی گفت هر وقت من

عطسه کردم؛ یعنی مالم را به تو فروختم، یا گفت هروقت من دستم را کف دست تو گذاشتم؛ یعنی معامله تمام است، این که الان در بازار هم بعید نیست رایج باشد، می‌فرمایند اینها اسباب عقلایی نیست و شارع که معاملات را امضاء کرده، آن معاملات رایج بین العقلا را امضاء کرده است، «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ»؛ یعنی همان بیع رایج بین العقلا، پس باید اسبابش همان اسباب عقلاییه باشد، و اسباب عقلایی از لفظ و فعل خارج نیست. آنگاه در ادامه فرموده است؛ اگر کسی بگوید اشاره، سبب عقلایی نیست، نتیجه این می‌شود که باید ملتزم شود به اینکه سبب برای بیع، اشاره‌ی صادر از عاجز است.

می‌فرمایند ما گفتیم اشاره بما هي اشاره، سبب عقلایی نیست، آن وقت در مورد اخرس اگر بگوییم خود اشاره سبب عقلایی است، باید بگوییم مرکب باشد «اشاره‌ی صادر از عاجز، سبب عقلایی للبیع». می‌فرمایند «و هو کما ترى»؛ هیچ کس چنین حرفی نمی‌زند، و بطلانش روشن است. اگر اشاره، قابلیت سببیت عند العقلاء را دارد، فرقی نمی‌کند که آن کسی که اشاره می‌کند، خودش عاجز باشد یا عاجز نباشد، بگوییم اصلاً این آدم عاجز در این امر اعتباری عقلایی نقشی ندارد. آنچه که سببیت دارد؛ آن کاری است که انجام می‌دهد، که اشاره است. اگر بگوییم «الإشارة سبب عقلایی»، «لا فرق بين العاجز و الناطق»، و اگر بگوییم «الإشارة ليست بسبب عقلایی» باز هم فرقی نیست. پس اگر بخواهیم بگوییم اشاره صادر از عاجز سببیت دارد، این واضح البطلان است، در توضیح آن گفتیم که «لوضوح عدم مدخلية الاخرس في السببية»، أخرس نمی‌تواند دخالتی در سببیت داشته باشد.

ما اگر بگوییم چیزی سبب عقلایی است، مثل لفظ، که می‌گوییم لفظ، سبب است، دیگر فرقی نمی‌کند که این شخص، قدرت بر کتابت دارد یا نه، قدرت بر توکیل دارد یا ندارد، اگر بخواهیم بگوییم اشاره، سبب عقلایی است، این هم باید اینطور باشد. می‌فرمایند و حال آنکه وقتی به عقلا مراجعه می‌کنیم، عقلا اشاره را سبب عقلایی نمی‌دانند. و اما در ماده اجتماع؛ در موردی که يك کسی اخرس است، فرمایش ایشان این است آیا کسی می‌تواند بگوید عقلاء، اشاره خصوص اخرس را سبب بدانند؟ می‌فرمایند نه.

وجه اینکه می‌فرمایند «و هو کما ترى» این است که اخرسیت، تأثیری در این که این را سبب کند، ندارد. پس ما هستیم و اشاره، در مورد اشاره هم که می‌گویید سبب عقلایی نیست، پس اگر مسأله را روی سبب عقلایی بردیم؛ عرض کردم اگر اشاره سبب عقلایی باشد؛ لا فرق بين الإشارة و اللفظ، یعنی آنجایی که کسی قدرت بر تلفظ هم دارد، مثل اینکه شما وقتی به این نتیجه می‌رسید که بین معاطات و عقد به صیغه فرقی نیست، می‌گویید می‌توانید به صیغه بخوانید و می‌توانید معاطاتی انجام دهید، حتی اگر قدرت بر تلفظ هم دارید باز می‌توانید معاطاتی انجام دهید. در ما نحن فيه نیز اگر گفتیم اشاره يك سبب عقلایی است؛ یعنی حتی کسی که قادر بر تلفظ است، بجای تلفظ می‌تواند اشاره کند. اما ایشان می‌فرمایند ما وقتی به عقلاء مراجعه می‌کنیم، عقلاء اشاره را سبب عقلایی نمی‌دانند. بقیه فرمایش امام(ره) را نقل نمی‌کنم، تا فرمایش ایشان را ملاحظه و تدبر کنید -واقعاً از این نکات، می‌توان روش اجتهاد را بدست آورد-.

و صلى الله على سيدنا محمد و آله اجمعين.